

# شهر یار ملک سخن

سعدی

بقلم عبدالرحمن فرامرزی

معروف است که مثنوی شاعر معروف عرب همه رجال نامی دربار سیف الدوله رامدح گفت مگر بسر عموی او ابوفراس را و چون علت را ازو پرسیدند گفت هیبت او مرا مانع از ستایش وی میگردد . من مدتی در قبول این گفتار متردد بودم و تصور میکردم رقابتی که طبعاً بین دو همکار پیش میاید بین مثنوی و ابوفراس که اونیز شاعر و سخنور بود و از حیث نثر ادب و مقام بر مثنوی برتری داشته است آتش رشک از ارامش تعل ساخته و او را مانع از مدح و ستایش ابوفراس گردیده و برای اینکه دفع شر او را بکند بدین بهانه متوسل شده و کلمه هیبت را سپر بلا قرار داده است و الا چگونه هیبت سیف الدوله زبان او را از مدح و ستایش نه بسته ولی هیبت ابوفراس زبان او را از کار انداخته است .

اما هنگامیکه تدریس تاریخ ادبیات فارسی دارالفنون و مدارس دیگر بعهد من واگذار شد خودم دوچار همین حالت شدم و دانستم که بعضی اوقات هیبت مقام ادبی و معنوی پیش از مقام مادی و جلال و شکوه صوری است . چه در تمام مدتی که من متصدی این درس بودم در باره دو نفر از شعرای ابراف جرأت نکردم از خود چیزی بگویم و همیشه راجع باین دو شاعر یعنی فردوسی و سعدی از جزوه معلمین دیگر بدون اندک اظهار عقیده از خود درس گفتم . و هنگامیکه مجله مهر شماره مخصوص راجع بفردوسی را صادر کرد و وقتی که موضوع بزرگترین شعرای ایران را مطرح ساخت با اینکه در هر دو مرتبه مدیر قاضی آن بمن پیشنهاد کرد که وارد موضوع شوم در دفعه اول هیبت فردوسی و در دومین بار هیبت سعدی یا الاقل موازنه بین این دو پهلوان میدان فصاحت و بلاغت مرا از ورود بمیدان مانع گردید و اینک برای - و این مرتبه که بمن

امر شده است که باید راجع بسعدی سخن برانم دوچار وحشت و حیرت شده ام  
 و قلم را در دست گردانیده نمیدانم چه بنویسم .  
**سعدی**

این اسمی است که مکرر بر سر زبان های ایرانی جاری شده است . همه  
 کس او را میشناسد و برخی از گفتار او را از بر دارد ولی هیچکس نمیتواند  
 سعدی را آنطوری که هست وصف کند .

اتفاقاً چند شب پیش نزد یکی از شعرای مبرز و نامی این عصر رفته  
 بودم . پرسیدم که برای سعدی چه ساخته اید ؟ دیدم او نیز مثل من دوچار  
 وحشت و حیرت گردیده نمیداند چه بگوید :

گفت « این میدانست که یکران سخن در آن لنگ و موضوعی است  
 که ناطقه زبان در آن گنگ میماند گمان نمیکنم بتوانم چیزی بگویم زیرا هر چه  
 بگویم سعدی از آن بالا نراست »

واقعاًم انسان چه میتواند بگوید ؟ از روزی که پایه کارگاه وجود  
 گذاشته شده است شاعری بزرگتر از سعدی پیدا نشده است ، و تاروژی که  
 دو قندیل ماه و خورشید در این گنبد فیروزه قام بنور افشانی مشغولند . تاروژی  
 که با سبازان انجم بر این کاخ نه حصار نیلگون پاسداری میکنند سختوری بهتر  
 از سعدی پیدا نخواهد شد . این است آنچه راجع بسعدی میتوان گفت و  
 دیگر هیچ .

برای شناختن سعدی باید کلیات را خواند و برای شناساندن او نیز فقط  
 باید کلیات را چاپ کرد .

یکی از بزرگان ادب گفته من قصد داشتم از هر يك از استادان درجه  
 اول سخن مقداری شعر انتخاب شود و از مضامینها مقداری شعر انتخاب کردم ولی چون  
 آهنگ سعدی کردم دیدم این کار خیلی مشکل بلکه غیر ممکن است زیرا گفتار  
 سعدی همه متناسب است و از هیچ شعر او نمیتوان صرف نظر کرد .

من این فتوح سلیم و این رای نیکورا از بن قلب میستایم  
از سعدی نمیتوان انتخاب کرد زیرا طبع نقاد و ذهن وقاد او خود اثر  
معانی وجود و زیبایی طبیعت انتخاب کرده است ، پس بجای منتخبات از سعدی  
باید تمام کلیات را بطبع رساند و بجای شرح حال یا تعریف او همان کلیات را  
بمعرض افکار گذاشت والا بطریق دیگر نمیتوان سعدی را تعریف کرد .  
از روز پیدایش سعدی تا بحال این همه راجع بسعدی سخن رانده اند آیا تا امروز  
کسی آنطوری که او هست او را تعریف کرده است ؟ برای تعریف آفتاب فقط  
میتوان آفتاب را نشان داد و گفت « آفتاب آمد دلیل آفتاب »  
البنه میتوان کلیات شیخ را گرفت و مقداری از عقاید و نظریات و شیوه  
او را در سخن رانی و رای او را در اجتماع و فلسفه حیات و اخلاق و مذهب استخراج  
و شیخ را بدین طریق معرفی کرد ولی هر اندازه در این کار تتبع و دقت بکار  
رود باز برخی جنبه های او از قلم خواهد افتاد و بنابراین سعدی بنحوی ناقص  
و استقرائی غیر کامل معرفی خواهد شد و سعدی غیر از آن است که معرفی شده است .  
میتوان از کتب و تاریخهای قدیم مقداری از تاریخ حیات او را بدست آورد  
و از خود کلیات نیز پاره از گذارشات زندگی او را پیدا کرد ولی آیا مقصود  
از شناختن یا شناساندن سعدی این است ؟ آیا مردم سعدی را برای این دوست  
میدارند که نامش مصلح الدین یا مشرف الدین یا عبدالله بوده است ؟ و اگر اسم  
شخصی او اهمیتی داشت ممکن بود این اختلاف در نام او روی دهد ؟  
آیا بزرگی سعدی بدین جهت است که بشام یا آسیای صغیر سفر کرده و  
در حلب زن بد اخلاقی گرفته است ؟ آیا روزی هزاران نفر باین دیار سفر نمیکنند  
و صد هزاران زن بد اخلاق باشوهران خود بسرو مغز هم نمیگویند ؟  
پس بزرگی سعدی بواسطه چیز دیگر است و همان چیز دیگر است که  
کسی نمیتواند آنگونه که هست بیان کند و همان چیز دیگر بود که هنگام  
تدریس تاریخ ادبیات مرا از ورود به بیان آن باز میداشت .

## قام و تخلص سعدی

در نام سعدی بین عبدالله و مصلح الدین و مشرف الدین . اختلاف است و در اینکه چرا سعدی تخلص کرده نیز تا بحال سه قول دیده ام . بعضی بواسطه انتساب پدرش بدربار سعد زینکی و برخی بعلمت اختصاص خودش بسعد بن ابوبکر و گروهی دیگر چیز دیگر گفته اند . بنظر بنده قول دوم که اختصاص او بسعد بن ابوبکر باشد از همه درست تر است و چون من این قسمت را بقدر يك خردل در شخصیت سعدی اهمیت نمیدهم اصلاً از بحث آن خود داری میکنم . میگویند در نظامیه بتحصیل علوم رسمی پرداخته و دروس فصاحت و بلاغت را در آنجا نزد ابوالفرج بن جوزی فرا گرفته است «مراد در نظامیه اذرار بود» و طریقت را از شهاب الدین عمر بن محمد سهروردی گرفته و نسبت باو ارادت میورزیده است .

مرا شیخ دانای مرشد شهاب  
 دو اندرز فرمود بر روی آب  
 معاصر بودن سعدی باشهاب الدین سهروردی مسلم است و او هم لوف  
 شیخ جلیل القدر و عارف سالک و شاعر شیرین بیانی است که از طرف خلیفه عباسی  
 نزد سلطان محمد خوارزمشاه آمد که او را از قصد بنهاد و بیکار خانیه بلزدارد  
 و سلطان نصیحت او را نشنید و عاقبتش را شنیدید .

اما ابن جوزی کیست ؟ اگر مقصود ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی  
 حنبلی باشد که سال ۹۷ هـ وفات کرده و بدون شبهه سعدی او را ندیده است .  
 ولی سعدی در گلستان از او نام برده و ادعای شاگردی او را کرده است «هر چند  
 مرا شیخ اجل ابوالفرج بن جوزی بترك سماع گفتی و دیگران هم او را شاگرد  
 ابوالفرج بن جوزی نوشته اند . البته قول دیگران را نمیتوان اعتباری داد چه  
 ممکن است که گفتار خود او را مدرك قرار داده بدون تطبیق تاریخ وفات این  
 باتولد آن ابن جوزی معروف را معلم دانسته باشند ، ولی آیا ممکن است سعدی  
 خود چنین دروغی را بگوید و ابن جوزی را ندیده ادعای شاگردی او را بکند ؟

البته ممکن نیست زیرا علاوه بر اینکه شخص بزرگی مثل سعدی از گفتن يك چنین دروغ و ادعائی بی نیاز بوده است کتاب او را معاصرین او مثل ورق زر دست بدست میبرده اند و البته در آن میان کسانی بوده اند که میدانسته اند این جوژی قبل از تولد سعدی در گذشته و برای رعایت شرم و حیاهم اگر بود ممکن نبود سعدی این ادعای بیچارا بکند. پس بدون شبهه در همان زمان عالم دیگری بنام ابن جوژی وجود داشته که سعدی از خدمت او استفاده کرده است چه در بسیاری از کتب تاریخ دیده ام که در وقایع معقول مینویسند ابن جوژی در آن واقعه کشته شد و خواجه نصیرالدین طوسی که خود در فتح بغداد با هلاکو خان همراه بوده است در رساله که راجع بفتح بغداد نوشته و در شماره هفتم مجله تقدم بطبع رسیده دومرثبه از ابن جوژی نام برده و میگوید به یکی نزد هلاکو آمد ولی بجای ابوالفرج او را شرف الدین بصرمچی الدین مینویسد. پس بدون شبهه عالم بزرگ و فاضل نامداری در آن عصر بنام ابن جوژی وجود داشته که شاید نیره ابن جوژی معروف بوده که بنام سبط بن الجوزی معروف است و شاید هم دیگری بوده است ولی در اینکه شخصیت مهمی داشته شکمی نیست زیرا خلیفه بطح اینک هلاکورا از قصد بغداد باز دارد او را یزدوی فرستاد.

### تقریظ

سرگذشت شیخ بزرگوار - سعدی

گفتنیست مختصر و بر فایده تالیف فاضل مقدم آقای محمد حسن

جابری انصاری اصفهانی .

آقای جابری نموداری از افاضل و دانشمندان باستان اصفهان و الحق تحقیقات ادبی و شعری ایشان همه عمیق و در این تالیف نیز تحقیقات سودمند داشته و اعتراضات بیجای اشخاص سخن ناشناس را جوابهای بیجا داده اند ما فاضل محترم جابری را بدین تالیف مختصر تهنیت گفته و امیدواریم دنباله مطالب سودمند